

نامِ مادرِ من آذر است. او زنی مهربان و دوست‌داشتنی است.

او به من و خواهرم یاد داده است تا همیشه وسایلمان را در جای مخصوص بگذاریم.

او در سال‌های گذشته مدیر یک مدرسه‌ی دخترانه بوده است.

او از این که با بچه‌ها کار می‌کرده بسیار لذت می‌برد.

مادرم هر سال روزِ دانش‌آموز برای دانش‌آموزان مدرسه‌اش ذره‌بین هدیه می‌داد.

ذره‌بین وسیله‌ای است که با آن می‌توان همه چیز را بزرگ‌تر دید.

دانش‌آموزان با دیدن کادوی خانم مدیر، با ذوق از او تشکر می‌کردند.

دانش‌آموزان مدرسه هیچ وقت مادرِ من را اذیت نمی‌کردند چون او را خیلی دوست داشتند.

آذر، اولین روزِ مدرسه برای بچه‌ها ذرتِ بو داده سفارش می‌دهد.

او می‌گوید: «روزِ اولِ مدرسه همیشه در ذهنِ بچه‌ها می‌ماند. پس بهتر است

این روز را برایشان به یاد ماندنی‌تر کنیم.»

یکی از همکارانِ مدرسه نیز برای ندی با یک آش لذیذ از بچه‌ها پذیرایی

می‌کرد. بچه‌ها از خوردنِ آش بسیار لذت می‌بردند.

